

یعقوب آزند^۱

۱. محمدرضا نوعی

ققنوس وار در آتش

تفحصی در باب مثنوی سوز و گداز و دیوارنگارهای در چهل ستون

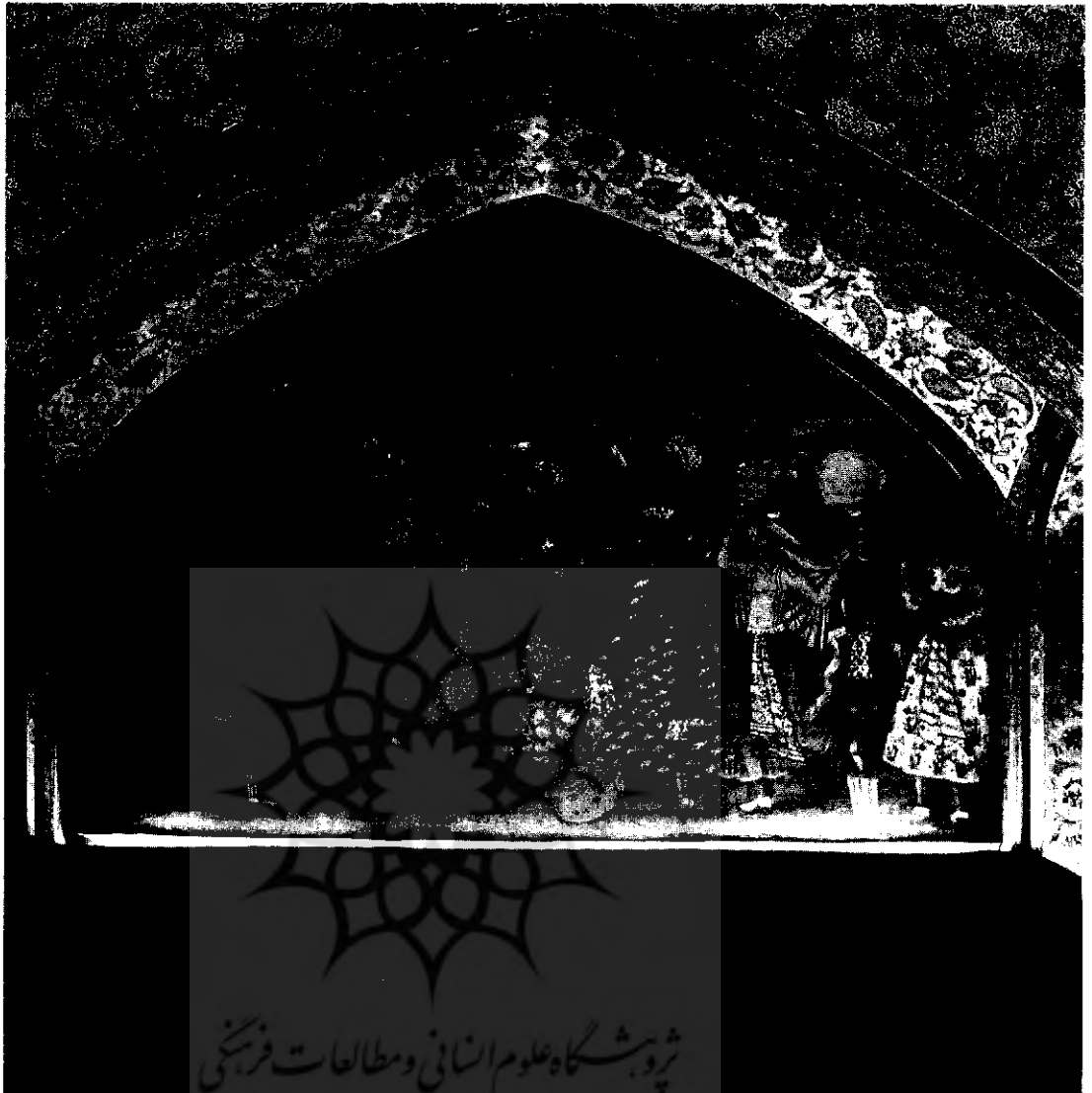
محمدرضا نوعی، فرزند محمود خبوشانی، از شاعران صاحب‌نام سده دهم هجری است. پدر او، شیخ محمود، پیشه تجارت و سوداگری داشت و همواره بین هند و ایران و ممالک عثمانی در رفت‌وآمد و دادوستد بود. محمدرضا در کودکی همراه با پدر به کاشان رفت و در این شهر به خدمت و صحبت محتشم کاشانی (ف ۹۹۶ق) رسید. مولانا محتشم متوجه طبع شاعرانه و استعداد جبلی او شد و به تربیت او در عالم شعر و شاعری پرداخت. از این رو «آنچه از طبع او سر می‌زد» مولانا محتشم اصلاح می‌کرد، تا آنجا که شعر «به اصلاح ممتاز می‌گردید.» از توجه مولانا محتشم، نوعی را ترقی تمام در کاشان روی نمود و به «شاگردی ایشان مشهور شد». مدتی را در کاشان گذراند و سپس به خراسان بازگشت.^۲

گفتنی است که نوعی يك بار هم همراه پدر عازم هند شد و به گجرات نزد خواجه ابوالقاسم سیری، که با او نسبت خویشی داشتند، رفت. خواجه که در گجرات صاحب خدم و حشم بود، پدر نوعی را به فراخور حال نواخت و یاری رساند و به ایران بازگرداند. پدر نوعی به مشهد رفت و در آنجا سکونت گزید و بقیه عمر را به عزلت گذراند و «از اکسیر ریاضت به مرتبه ولایت» رسید و در مشهد دار فانی را وداع گفت.^۳

نوعی پس از وفات پدر در طلب روزی عازم هند شد و در سال ۱۰۱۰ق به خدمت امیر میرزا یوسف‌خان رضوی مشهدی، که در دربار اکبرشاه گورکانی مقامی داشت، رسید و در لاهور و کشمیر از ملازمان این امیر شد. نوشته‌اند که نوعی علاوه بر شاعری، در سوارکاری و کمان‌داری هم چیره‌دست بود. او در سال ۱۰۱۳ق به درگاه شاه‌زاده دانیال، فرزند اکبرشاه، در برهانپور راه یافت.^۴ در ضمن، مداحی میرزا عبدالرحیم خان‌خانان (۹۶۴-۱۰۳۶ق) را هم رها نکرد و از صله‌های او همواره بهره‌یاب شد؛ چنان‌که به سبب سرودن *ساقی‌نامه* که در مدح خان‌خانان است، «يك زنجیر فیل و ده‌هزار رویه و اسب عراقی و سراپای خاصه سه‌سالاری» دریافت کرد.^۵ به این سبب، رسمی قلندر (رسمی یزدی)، از شاعران دربار خان‌خانان، این نعمت‌یابی نوعی را با صله‌هایی برابر نهاد که امیرمعزی از سلطان سنجر دریافت کرد و در ادبیات باززد است:

مثنوی سوز و گداز محمدرضا نوعی خبوشانی، از شاعران سده دهم هجری، در باب اجرای آیین سقی^(۱) در هند است. بر طبق این آیین، همسر مرد متوفا همراه او خود را به آتش می‌کشد. پیش از خودسوزی، او را آزمون می‌کردند که تا چه پایه در گفته و عمل خود صادق است. اگر صادق می‌بود و تردید نمی‌کرد، او را از خودسوزی منع نمی‌کردند؛ ولی اگر تردید می‌کرد، ازدواج او با دیگران حلال می‌شد. نوعی در مثنوی *سوز و گداز*، خودسوزی همسری وفادار را پس از کشته شدن همسرش روایت کرده است. این مثنوی چندین بار در ایران کتاب‌آرایی شد. در میان دیوارنگارهای کاخ چهل‌ستون، صحنه‌ای هست که خودسوزی زنی را مطابق آیین سنی نشان می‌دهد. گذشته از شهرت این داستان در ایران، در زمان شاه عباس دوم واقعه‌ای روی داد که این آیین را با ماجرای فتح قندهار پیوند داد. احتمالاً همین واقعه و اهمیت آن در دستگاه فرهنگی صفویه در آن زمان بود که موجب شد صحنه‌ای از آن را بر دیوار چهل‌ستون نقش کنند.

(1) Sati



ت ۱. صحنه ای از
مثنوی سوز و گداز
در دیوارنگاره حجیره
زاویه جنوب شرقی
چهل ستون، عکس از
هدایت‌الله گلزاد

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۲. مثنوی سوز و گداز

از مثنویهای معروف نوعی، مثنوی سوز و گداز بر وزن خسرو و شیرین نظامی است، که قریب به پانصد بیت است. این مثنوی داستان جوانی است که در شب زفاف خود، با ساز و برگ سوداگری از بازاری می‌گذشت که ناگهان سقف بازار فروریخت و جوان را به خاک هلاک انداخت و عروس او را در سوگش به سوز و گداز، عروس در عشق جوان «پروانه‌وار بر آتش سوزان» زد و «توده‌ای خاکستر» شد.^۷ می‌گویند اکبرشاه دختر را از اجرای آیین سنی و خودسوزی منع کرد و وعده مال و منال به او داد، اما دختر نپذیرفت. نوعی داستان این دختر را در عرض يك هفته سرود و به شاهزاده دانیال تقدیم کرد و در آن به

ز نعمت تو به نوعی رسید آن مایه
که یافت میرمعزی ز نعمت سنجر
ز گلبن املش صد چمن گل امید
شکفت تا که به مدح تو شد زبان آور^۸

نوعی به غیر از خان‌خانان و شاهزاده دانیال، به مدح نورالدین جهانگیر (۱۰۱۴-۱۰۳۷ق) نیز پرداخت. او در سال ۱۰۱۹ق در ۴۹سالگی در برهانپور چشم از جهان فرو بست. نوعی در سرودن قصیده، غزل، ترجیع‌بند، رباعی، قطعه، و بالاتر از همه مثنوی دست داشت و با سرودن ساقی‌نامه و مثنویهای دیگر چیرگی خود را در آن به ثبوت رساند.

دوم باز متعلق است به کتابخانه چسترییتی در دابلین به شماره p.272. با دوازده نگاره، که عبدالرشید آن را کتابت کرده است.^۹ در یکی از نگاره‌های نسخه اول، شاهزاده دانیال سوار بر اسب، راه بر دختر بسته تا او را از خودسوزی بازدارد.^{۱۰} نسخه سوم این مثنوی متعلق به کتابخانه ملی پاریس به شماره ۷۶۹ و کتابت ابوتراب (۹۸۸-۱۰۷۲ ق)، از شاگردان میرعماد است. این نسخه پنج نگاره در بر دارد و ظاهراً نگارگر واحدی آن را اجرا کرده است، چون یکدستی سبک‌شناختی دارد. در آخرین نگاره، دختر جوان خود را به آتشی می‌اندازد که برای سوزاندن جسد شوهرش برپا شده است (ت ۳). این صحنه از مراسم سَتی (مراسم خودسوزی عاشق به خاطر معشوق) در حضور شاهزاده دانیال انجام می‌شود که سوار بر اسب و انگشت حیرت بر دهان در سمت چپ فوقانی نگاره دیده می‌شود. او شاهد خودسوزی دختر است:

چنان از شوق دل بی‌تاب گردید
که از گرمیش آتش آب گردید

بعضی از این نگاره‌ها را به محمدشفیع، فرزند رضا عباسی، نسبت داده‌اند؛ اما با توجه به ویژگی‌های سبک‌شناختی این نگاره‌ها که نشانی از سبک محمد شفیع را نمی‌توان در آنها مشاهده کرد، این انتساب منتفی است.^{۱۱}



ملامت خود پرداخت:

چو توفان محبت آتش افروخت
زنی چون در هوای مرده‌ای سوخت
ترا نوعی ز مردی شرم بادا
وزین دون همتی آزرَم بادا
که نتوانی قدم بر جا فشردن
برای زنده جاوید مردن^۸

ت ۱. ستایش آتش، سوز و گداز نوعی، اصفهان، حدود ۱۰۶۰ ق، منسوب به محمدقاسم، کتابخانه چسترییتی، دابلین

۳. صحنه آیین سَتی در دیوارنگاره چهل‌ستون داستان مثنوی سوز و گداز نوعی در یکی از وقایع تاریخی ایران نیز بدیل می‌یابد و عیناً تکرار می‌شود؛ منتها با هاله‌ای از معناهای دیگر در پیرامون آن. این اتفاق چندان فاصله‌ای هم با سرودن مثنوی سوز و گداز نوعی ندارد؛ یعنی فاصله‌ای تقریباً ۷۰ ساله با هم دارند. این واقعه کتاب‌آرایی متنوع مثنوی سوز و گداز نوعی را نیز در روزگار شاه عباس دوم توجیه می‌کند و اینکه چرا هنرمندان نقاش‌خانه سلطنتی صفویان به کتاب‌آرایی این مثنوی اقبال نشان می‌دهند، به طوری که امروزه سه نسخه متفاوت با کتابت و نگاره‌های متنوع از آن در عرض دهه ۱۰۶۰ ق در دست است.

ماجرای داستان به تصرف قندهار بوسیله سپاه شاه عباس دوم در سال ۱۰۸۵ ق بر می‌گردد. یکی از وقایع تاریخی چشم‌گیر روزگار شاه عباس دوم تصرف قندهار به دست نیروهای ایران و بازپس‌گیری آن از نیروهای

مثنوی سوز و گداز نوعی در ایران چندین بار کتاب‌آرایی شد. علت این کتاب‌آرایی را بعداً متوجه خواهیم شد. امروزه سه نسخه از این مثنوی مصور در دست است و هر سه نسخه در حدود دهه ۱۰۶۰ ق، در زمان سلطنت شاه عباس دوم، کتاب‌آرایی شده است. دو تا از این نسخه‌ها در کتابخانه چسترییتی^(۲) در دابلین نگهداری می‌شود؛ اولی به شماره p.268 با ده نگاره که منسوب به محمدقاسم است و امروزه نگاره‌هایش با شماره or.2839 در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود (ت ۲)؛ نسخه

(2) Chester Beatty Library

گورکانیان هند است. هنگامی که بیست روز از محاصره قندهار بوسیله نیروهای ایرانی می‌گذشت، یکی از راجه‌ها و منصب‌داران پادشاه گورکانی هند به نام مطروداس، که جزو محاصره‌شدگان بود، جان به جان‌آفرین تسلیم کرد و در گذشت. همسر او که «در وفاداری خود را طاق می‌دانست»، از جدایی وی بی‌تاب گردید و «از تاب آتش مهر، به نوعی در سوز و گداز افتاد که پروانه‌صفت، زمان‌زمان در آتش فراق می‌سوخت و به باد دامن شوق، جهان‌جهان اخگر محبت به عزم سوختن خرمن هستی خود می‌افروخت».^{۱۲}

این دل‌داده در حین «افروختن معنوی به فکر سوختن صوری» افتاد و تصمیم گرفت مراسم سنی را، که در مذهب هندوان رسمی باستان است، برگزار کند و خود را همراه همسرش به آتش کشد. از این رو، قامت «سهی اندام خود را با اقسام زیورآلات، زیب و زینت داد» و آماده انجام دادن مراسم شد. نعش شوهر خود را به آیین هندوان به همراه اقوام و اقربا برداشت و به جانب آتشگاه روان شد. دولت‌خان، حاکم قندهار، چون از مآوقع اطلاع یافت، کوشید تا به «زلزال موعظه و نصیحت» او را از این کار بازدارد. شماری از صاحب‌منصبان هند نیز از روی گرمی و مهربانی تلاش می‌کردند او را از سوختن و واسوختن منع کنند؛ اما «آن جان‌سوخته آتش غیرت همچنان خاموش بود و حرفی بر زبان نمی‌راند». دولت‌خان و ملازمان او چون چنین دیدند، اعلام کردند که تا «جرئت تو را در بوتۀ کوزۀ امتحان به گداز نیاوریم»، محال است که اجازه چنین کاری به تو بدهیم. هدف دولت‌خان و ملازمان او از این کار سنجیدن میزان اراده او بود که آیا در حین کار تردید روا خواهد داشت یا نه؛ چون هندوان را اعتقاد بر این بود که اگر وی تردید روا دارد و شق اول، یعنی عشق همسر، را بر خود حرام سازد، حلال حلال‌خواران گردد.

همسر مطروداس از برای امتحان، موادی برای طبخ حلوا خواست و در حضور آن جماعت، حلوایی مهیا کرد، «از ابتدا تا انتها، دست در میان دیگ گذاشته، به هیچ پای صبر و طاقتش از دست نرفت. لیکن پنجه شاخ نبات ساعدش از حرارت آتش آب شد» و حلوای دست‌پخت خود را بین مردم تقسیم کرد و به سمت مقصد روان شد. دولت‌خان و ملازمان او هنگامی که متوجه شدند که زن فسخ عزیمت نخواهد کرد، جملگی به اجرای مراسم سنی



ت ۲. صحنه ای از
مثنوی سوز و گداز
نوعی، اصفهان، ۱۰۶۹ق.
پاریس، کتابخانه ملی

راضی شدند.^{۱۳}

زن در طی راه زیب و زینت را از خود دور می‌کرد و آنها را به طرف مردم می‌انداخت. هنگامی که به مقصد رسیدند، «سر شوهر را به کنار گرفته، اقوام و اقربا از اطراف و جوانب او درآمدند و هیزم بسیار بر بالای زنده و مرده گذاشتند و از چهار طرف آتش زدند».^{۱۴} هندوان راجیوت را عقیده بر آن بود که شخص خودسوز «هر حرفی که در آن حال که اضطرار و اضطراب تمام دارد» بر زبان راند، خالی از اصل نیست و حتماً اتفاق خواهد افتاد.^{۱۵}

از این رو، دولت‌خان شخصی را بالای سر او فرستاد و از او پرسید که آیا از طرف پادشاه هندوستان مددی به محصوران قندهار خواهد رسید یا نه و سپاه قزلباش مایوس عازم دیار ایران خواهند شد، یا این قضیه منعکس خواهد بود. زن در جواب گفت: «مدد پادشاه جیو به داد شما نمی‌رسد و سپاه نصرت‌پناه قهرمان ایران زمین بعد از چهل روز قلعه را متصرف می‌شوند. و از واقعات کلی که

قزوینی، ملا عبدالنبی. *تذکره میخانه*. چاپ احمد گلچین معانی، تهران، اقبال، ۱۳۶۳.

خوافی، میرزا عبدالرزاق. *بهارستان سخن*. مدراس، ۱۹۵۸.

شاملو، ولی قلی. *قصص الحاقانی*. چاپ سیدحسن سادات ناصری، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱، ج ۱.

Robinson, W. B. *A Descriptive Catalogue of the Persian Paintings in the Bodleian Library*, Oxford, 1958.

Titley, Norah. *Persian Miniature Painting*, London, The British Library, 1983.

پی‌نوشتها

۱. استاد بردیس هنرهای زیبای دانشگاه تهران و عضو گروه پژوهشی تاریخ هنر فرهنگستان هنر

۲. ملا عبدالباقی نهاوندی، *مآثر رحیمی*، ج ۳، ص ۶۳۵.

۳. ملا عبدالنبی قزوینی، *تذکره میخانه*، ص ۲۵۸.

۴. امین‌احمد رازی، *هفت اقلیم*، ج ۲، ص ۸۴۲.

۵. ملا عبدالباقی نهاوندی، همان، ج ۳، ص ۶۳۷.

۶. همان‌جا.

۷. میرزا عبدالرزاق خوافی، *بهارستان سخن*، ص ۴۳۷.

۸. ذبیح‌الله صفا، *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۵، بخش دوم، ص ۸۹۱.

9. W. B. Robinson, *A Descriptive Catalogue of The Persian Paintings in The Bodleian Library*, p.161.

10. Norah Titley, *Persian Miniature Painting*, p.122.

۱۱. فرانسس ریشار، *جلوه‌های هنر پارسی*، ص ۲۲۰.

۱۲. ولی قلی شاملو، *قصص الحاقانی*، ج ۱، ص ۳۷۲.

۱۳. همان، ج ۱، ص ۳۷۴.

۱۴. همان‌جا.

۱۵. همان، ج ۱، ص ۳۷۵.

۱۶. همان‌جا.

۱۷. همان، ج ۱، ص ۳۷۶.

۱۸. همان، ج ۱، ص ۳۷۶-۳۷۷.

در بلاد هند روی خواهد نمود آن است که بعد از یازده سال، فتوری عظیم در هندوستان خواهد شد.^{۱۶} زن دیگر نتوانست بیش از این به سخن خود ادامه دهد و «جلاد تندخوی آتش کار آن جان‌سوخته افروخته را پاك ساخت.»^{۱۷} پس از وقوع این واقعه، فرستاده دولت‌خان شنیده‌ها را به او رساند و دولت‌خان و ملازمان او از کار افتادند و هر يك به فکر کار خویش شدند و گفته‌های زن پس از چهل روز تحقق یافت و سپاه ایران وارد قندهار گردید.

گفتنی است که در دیوارنگاره‌های حجره زاویه جنوب شرقی در کاخ چهل‌ستون، مجلسی از خودسوزی زنی در میان شعله‌های آتش هست که ظاهراً منوط به این واقعه است. واقعه گرچه از زبان زنی در جبهه دشمن ابراز می‌شود، پیروزی سپاه ایران را نوید می‌دهد. از این‌رو، شاه عباس دوم به پاس قدردانی از او دستور داد واقعه خودسوزی او را بر دیوار چهل‌ستون تصویر کنند تا حماسه این زن دلیر جاودانه گردد. ضمناً به دستور شاه، مثنوی سوز و گداز نوعی را کتاب‌آرایی کردند، تا شباهت آن به واقعه یادشده موجب تداوم خاطره گردد.

ولی قلی شاملو از مشابهت این واقعه با داستان مثنوی سوز و گداز نوعی اطلاع داشته است. از این‌رو، در پایان ماجرا ضمن اشاره به شباهت‌های این دو واقعه، آن را به سلك مثنوی کشیده و تمامی ماجرا را به زبان شعر درآورده است.^{۱۸}

سمندروار در آتش درافتاد
ز قید زندگی گردید آزاد
جمال آفتابی مهوشی شد
گل زیبای حسنش آتشی شد
چو شد تسلیم آن سرگرم محنت
صدا برخاست از آتش که رحمت □

کتاب‌نامه

رازی، امین‌احمد. *هفت اقلیم*. چاپ سیدمحمد رضا طاهری، تهران، سروش، ۱۳۷۸، ج ۲.

ریشار، فرانسس. *جلوه‌های هنر پارسی*. ترجمه ج. روح‌بخشان، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۳.

صفا، ذبیح‌الله. *تاریخ ادبیات در ایران*. تهران، فردوسی، ۱۳۶۴، ج ۵، بخش دوم.

نهاوندی، ملا عبدالباقی. *مآثر رحیمی*. کلکته، ۱۹۲۴-۱۹۳۱، ج ۳.